



A Psychological and Jurisprudential Analysis of the Impact of Valuation Criteria on the Equilibrium of Purchasing Power

Seyyed Mohsen Mirarab Razi¹, Hossein Pashaie², and Ghasem Soltani³

1. Master's degree from Qom Seminary, Master's student in Islamic Economics, University of Qom, Qom, Iran (Corresponding author). Email: seyyedmohsenmirarab@gmail.com
2. Master's degree from Qom Seminary, Qom, Iran. Email: pashaiehosein4@gmail.com
3. Master's degree from Qom Seminary, Qom, Iran. Email: gasem.soltani.313@gmail.com

Article Info

Article type:
Research

Article history:

Received: 2025/01/19

Received in revised form:
2025/05/05

Accepted: 2025/05/28

Available online: 2025/06/30

Keywords:

Valuation Criteria, Purchasing
Power Equilibrium, Economic
Psychology, Islamic
Jurisprudential Economics,
Pricing (Tas'ir).

ABSTRACT

This study seeks to explain the relationship between valuation criteria and the equilibrium of purchasing power. In capitalist systems, value is typically determined by two main criteria: utility and scarcity, which leads to an imbalance in purchasing power. The cause of this imbalance is the lack of criteria for perceiving reality in the shared understanding of individuals regarding the factors of production. This study, using an analytical-inferential method and a combined approach from psychology of the self and imamiyyah jurisprudence (Fiqh), aims to explain the criteria of valuation. Accordingly, four main criteria-labor, time, quantity, and usability-are introduced, which, on the one hand, originate from inner psychological states (expediency, value, right, and need), and on the other hand, are affirmed in Imamiyyah jurisprudence. The findings show that adherence to these criteria leads to stability in the value of goods and services, and price changes occur only in the case of real changes in the factors of production. This valuation system, by creating equilibrium in individuals' purchasing power, can solve fundamental problems of the contemporary economy such as inflation, recession, and class disparity. Furthermore, by examining the issue of tas'ir in light of the evolution of rational conventions in contemporary conditions, an operational mechanism for implementing this system is proposed..

Cite this article: Mirarab Razy, Seyyed Mohsen; Pashaie, Hossein; Soltani, Ghasem. (2025). A Psychological and Jurisprudential Analysis of the Impact of Valuation Criteria on the Equilibrium of Purchasing Power, *Interdisciplinary Studies in Economics*, 1(2), 91 – 109. <https://doi.org/10.22091/ise.2025.12177.1011>

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.

Publisher: University of Qom.

DOI: <https://doi.org/10.22091/ise.2025.12177.1011>



تحلیل نفس‌شناسانه و فقهی از تأثیر ملاک‌های ارزش‌گذاری در تعادل قدرت خرید

سید محسن میرعرب رضی^۱، حسین پاشایی^۲، قاسم سلطانی^۳

۱. طلبه سطح سوم حوزه علمیه قم و دانشجوی کارشناسی ارشد اقتصاد اسلامی دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول). رایانامه: seyyedmohsenmirarab@gmail.com

۲. طلبه سطح سوم حوزه علمیه قم، قم، ایران. رایانامه: pashaiehosein4@gmail.com

۳. طلبه سطح سوم حوزه علمیه قم، قم، ایران. رایانامه: gasem.soltani.313@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی.	این پژوهش به تبیین رابطه بین ملاک‌های ارزش‌گذاری و تعادل قدرت خرید می‌پردازد. در نظام سرمایه‌داری، ارزش‌گذاری بر دو ملاک مطلوبیت و کمیایی استوار است که منجر به عدم تعادل قدرت خرید می‌شود. علت این عدم تعادل، نبود ملاک برای ادراک واقع در فهم مشترک افراد از عوامل تولید است. پژوهش حاضر با روشی تحلیلی-استنباطی و با رویکردی تلفیقی از نفس‌شناسی و فقه امامیه، به تبیین ملاک‌های ارزش‌گذاری می‌پردازد. بر این اساس، چهار ملاک اصلی کار، زمان، مقدار و قابل استفاده بودن معرفی میشوند که از یک‌سو برآمده از حالات نفسانی (مصلحت، ارزش، حق و نیاز) هستند و از سوی دیگر در فقه امامیه مورد تأیید قرار گرفته‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد تبعیت از این ملاک‌ها منجر به ثبات در ارزش کالاها و خدمات می‌شود و تغییر قیمت‌ها تنها در صورت تغییر واقعی در عوامل تولید رخ می‌دهد. این نظام ارزش‌گذاری با ایجاد تعادل در قدرت خرید افراد، می‌تواند مشکلات اساسی اقتصاد معاصر مانند تورم، رکود و شکاف طبقاتی را حل کند. همچنین، با بررسی مسئله تسعیر با توجه به تغییر سیره عقلایی در شرایط معاصر، سازوکار عملیاتی برای اجرای این نظام ارائه شده است.
تاریخچه مقاله: تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۳۰ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۲/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۰۷ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۴/۰۹	
کلیدواژه‌ها: ملاک‌های ارزش‌گذاری، تعادل قدرت خرید، نفس‌شناسی اقتصادی، فقه اقتصادی، تسعیر.	
استناد: میرعرب رضی، سید محسن؛ پاشایی، حسین؛ سلطانی، قاسم (۱۴۰۴). تحلیل نفس‌شناسانه و فقهی از تأثیر ملاک‌های ارزش‌گذاری در تعادل قدرت خرید. <i>مطالعات بین‌رشته‌ای اقتصاد</i> ، ۱ (۲)، ۹۱-۱۰۹. https://doi.org/10.22091/ise.2025.12177.1011	
ناشر: دانشگاه قم.	© نویسندگان.



مقدمه

نظام اقتصادی معاصر با چالش‌های اساسی در حوزه ارزش‌گذاری و تعادل قدرت خرید مواجه است. در نظام سرمایه‌داری، ارزش‌گذاری بر دو ملاک کمیایی و مطلوبیت استوار شده است (منکیو^۱، ۲۰۲۱: ۲). این رویکرد که ریشه در عدم امکان ادراک واقع در فهم مشترک افراد از عوامل تولید دارد، منجر به عدم تعادل قدرت خرید و بروز مشکلات ساختاری در اقتصاد شده است. شهید مطهری در تحلیل این وضعیت تأکید می‌کند که سرمایه‌داری معاصر پدیده‌ای نوظهور است که باید مستقلاً و به‌عنوان یک مسئله مستحده مورد بررسی قرار گیرد. (مطهری، ۱۳۸۹: ۴۷۹-۴۸۰)

حل معضلات اقتصادی که در زندگی فردی و اجتماعی انسان پدیدار می‌شود، نیازمند شناخت و فهم نظامات اجتماعی انسان و علوم انسانی است. این شناخت باید از طریقی اصیل صورت گیرد که در آن، همه شئون زندگی انسان در یک سیستم و سازوکار تعریف شود. شیوه مواجهه انسان با اثرات خارجی و شکل‌گیری انفعالات درونی، نقشی کلیدی در این فرآیند دارد.

در نظام اقتصادی متعادل، همان‌طور که امام خمینی در بحث مالیت اشاره می‌کنند، شارع مقدس نظر عقلا را در امر مالیت پذیرفته، اما در مواردی آثار مالیت را از برخی اشیاء سلب کرده است (امام خمینی، ۱۴۲۱ق: ۵). این رویکرد نشان می‌دهد که نظام ارزش‌گذاری اسلامی، ضمن توجه به فهم عرفی و عقلایی، چارچوب‌های مشخصی برای تنظیم مناسبات اقتصادی ارائه می‌دهد.

پژوهش حاضر با رویکردی تلفیقی از نفس‌شناسی و فقه امامیه، به تبیین نظام ارزش‌گذاری می‌پردازد که در آن، چهار ملاک اصلی کار، زمان، مقدار و قابل استفاده بودن، مبنای تعیین ارزش قرار می‌گیرند. این ملاک‌ها از یک‌سو برخاسته از انفعالات نفسانی (مصلحت، ارزش، حق و نیاز) هستند و از سوی دیگر در فقه امامیه مورد تأیید قرار گرفته‌اند. شهید بهشتی در تبیین این رویکرد، بر نقش محوری کار در کسب ارزش تأکید می‌کند و تصریح می‌کند که در اقتصاد سالم، سود باید به کار تعلق گیرد، نه به سرمایه (حسینی بهشتی، ۱۳۸۷: ۶۵-۶۶).

تحقق این نظام ارزش‌گذاری نیازمند سازوکارهای اجرایی مشخصی است که در آن، مسئله تسعیر و نقش ولایت فقیه در حکمرانی پولی اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. این مهم با توجه به تغییر شرایط اقتصادی و اجتماعی نسبت به زمان صدور روایات، نیازمند بازخوانی جدیدی از احکام فقهی است که در آن، مقاصد شریعت و قاعده عدالت مورد توجه قرار گیرد (ر.ک: هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳ق: ۱۵۷).

نوآوری این پژوهش در آن است که با تلفیق رویکرد نفس‌شناختی و فقهی، چارچوبی نظام‌مند برای حل معضلات اقتصادی معاصر ارائه می‌دهد. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که تبعیت از ملاک‌ها چهارگانه منجر به ثبات در ارزش کالاها و خدمات می‌شود و تغییر قیمت‌ها تنها در صورت تغییر واقعی در عوامل تولید رخ می‌دهد. این نظام ارزش‌گذاری با ایجاد تعادل در قدرت خرید افراد، می‌تواند مشکلات اساسی اقتصاد معاصر مانند تورم، رکود و شکاف طبقاتی را حل کند.

مسئله تعادل قدرت خرید در نظام سرمایه‌داری، تنها به‌عنوان نقطه تلاقی عرضه و تقاضا تعریف می‌شود که در آن، مقدار کالایی که خریداران مایل و قادر به خرید آن هستند با مقدار کالایی که فروشندگان مایل و قادر به فروش آن هستند، برابر می‌شود (بلانچارد^۲، ۲۰۲۱: ۷۱). اما این تعادل به دلیل ابتنای بر مطلوبیت‌های متغیر، ثابت ندارد و دائماً با تغییر مطلوبیت‌ها و منافع تقاضاکنندگان یا عرضه‌کنندگان، تعادل‌های جدیدی شکل می‌گیرد.

1. Mankiw

2. Blanchard

در مقابل، نظام اقتصادی متعادل که این پژوهش به تبیین آن می‌پردازد، تعادل را در چارچوب ملاک‌ها شرعی و با توجه به انفعالات نفسانی تعریف می‌کند. همان‌طور که در کتاب فریب بزرگ اشاره شده است، ریاضی‌سازی اقتصاد و قطع ارتباط گزاره‌های ارزشی و اجتماعی از گزاره‌های اقتصادی، منجر به نهادینه شدن ارزش‌های سرمایه‌داری در علم شده است (درخشان، ۱۴۰۱: ۷۰). این پژوهش با بازگشت به مبانی اصیل نفس‌شناختی و فقهی، در پی ارائه الگویی جایگزین است.

این مقاله در ادامه به تبیین مبانی نظری، تشریح ملاک‌ها ارزش‌گذاری، توضیح سازوکارهای اجرایی و تحلیل آثار اقتصادی این نظام می‌پردازد. در بخش مبانی نظری، رابطه انفعالات نفسانی با شکل‌گیری ارزش و مبانی فقهی ارزش‌گذاری بررسی می‌شود. در بخش ملاک‌ها، چهار ملاک اصلی تشریح شده و دلایل رد ملاک‌ها کمیابی و مطلوبیت صرف تبیین می‌گردد. در بخش سازوکار اجرایی، نقش تسعیر و حکمرانی پولی در تحقق این نظام مورد بررسی قرار می‌گیرد و در نهایت، آثار اقتصادی اعمال این ملاک‌ها در حل معضلات اقتصادی تحلیل می‌شود.

ادبیات نظری و پیشینه تحقیق

پیشینه نظری

مسئله ارزش‌گذاری در نظام اقتصادی را می‌توان از دو منظر نفس‌شناختی و فقهی مورد بررسی قرار داد. این دو منظر نه تنها با یکدیگر تعارضی ندارند، بلکه در بستر بنائات و ضرورت‌های عقلایی به یکدیگر متصل می‌شوند (جوادی آملی، ۱۳۹۳: ۱۴۷). در تبیین نفس‌شناختی ارزش، سه دیدگاه قابل طرح است:

دیدگاه نخست، معتقد است ارزش در خارج موجود بوده و ملاکی برای کشف واقع وجود دارد. این دیدگاه که ریشه در برخی نظریات مارکسیستی^۱ دارد (صدر، ۱۴۱۷ق: ۲۴۳)، معتقد است با مراجعه به واقعیت خارجی می‌توان به ارزش حقیقی دست یافت. اما این دیدگاه با چالش جدی مواجه است: از آن‌جا که سنخ ارزش از انفعالات نفسانی است، نمی‌توان آن را صرفاً به امور خارجی مانند کار نسبت داد (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۵۹).

دیدگاه دوم، که در نظام سرمایه‌داری غالب است، ارزش را امری صرفاً نفسانی می‌داند. علامه طباطبایی در تحلیل این قبیل ادراکات نفسانی صرف، نشان می‌دهد که چنین رویکردی نمی‌تواند مبنای نظام‌سازی اجتماعی قرار گیرد (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۶۳). در این نگاه، راه انتقال مفاهیم کیفی از طریق تفاهم و گفتگو بسته است و تنها راه کشف ارزش، مکانیزم عرضه و تقاضا معرفی می‌شود.

دیدگاه سوم، این پژوهش که ریشه در حکمت اسلامی دارد، ارزش را متأثر از دو عنصر مؤثر می‌داند؛ مؤثرات خارجی و مؤثرات درونی. شهید مطهری در تبیین این نوع انفعالات نفسانی، تصریح می‌کند که این انفعالات گرچه ماهیت نفسانی دارند، اما ریشه در واقعیات دارند (مطهری، ۱۳۸۹: ۲۸۴). در این دیدگاه، نفس در مواجهه با کالا و خدمات خارجی، اثرات واقعی آن‌ها را می‌پذیرد و منفعل می‌شود، اما این انفعال را با انفعالات درونی خود تجزیه و ترکیب می‌کند. نفس انسان در فرآیند ارزش‌گذاری کالا و خدمات، ضرورتاً از چهار انفعال اساسی متأثر می‌شود؛ مصلحت (تشخیص سود و زیان مبتنی بر ذات و ذاتیات)، حق (درک عدالت، انصاف و انواع تصرفات)، ارزش (اهمیت ذات و ذاتیات در نسبت با متغیر ارزش‌گذاری) و نیاز (احساس ضرورت). این انفعالات در تجزیه و ترکیب نفس با یکدیگر، متأثر از چهار ملاک اساسی ارزش‌گذاری هستند؛ کار، زمان، مقدار و میزان قابل استفاده بودن کالا یا خدمات.

1. Marxist theory

نکته کلیدی این است که فرآیند شکل‌گیری انفعال ارزش، یک ضرورت عقلایی است. علامه طباطبایی در بحث ادراکات نفسانی نشان می‌دهد که این نوع ادراکات، گرچه ماهیت نفسانی دارند، اما از ضروریات زندگی اجتماعی‌اند (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۷۵). همه عقلا ضرورتاً در نفس خود این مراحل را طی می‌کنند.

سازوکار انتقال از ضرورت‌های نفسانی فردی به بنای عقلا، مبتنی بر اصل یکسان‌سازی ساختار نفسانی انسان‌ها است. از آن‌جا که این ساختار انفعالی در همه انسان‌ها مشترک است و ناشی از ضرورت‌های تکوینی نفس محسوب می‌گردد، نتایج حاصل از آن نیز یکسان بوده و اجماع ضمنی عقلا را تشکیل می‌دهد. پشوتوانه این یکسان‌انگاری بدهات است و افرادی که این بدهات رو نفی می‌کنند باید در علم دیگری به دنبال جواب آن باشند و برای ادامه بحث این اصل موضوع را بپذیرند.

همچنین، ضرورت دارد که بین دو مفهوم کلیدی بنائات ضروری عقلا و سیره عقلایی تمایز قائل شد. بنائات ضروری عقلا شامل ضرورت‌های نفسانی است که در ساختار وجودی تمامی افراد بشر نهادینه شده و از ضرورت‌های تکوینی نفس محسوب می‌گردند. این همان بنای عقلاست که شارع آن را به رسمیت می‌شناسد و حجت است (مظفر، ۱۴۳۰ق: ۱۲۷). سیره عقلایی نیز نحوه عملکرد و تصمیم‌گیری عقلا در عمل که می‌تواند متأثر از فرهنگ و شرایط اجتماعی باشد. محتوای انفعالات و نتیجه تجزیه و ترکیب، که همان رسیدن به مصلحت، حق، ارزش یا نیاز خاص است، برآمده از سیره عقلاست (میرعرب رضی، ۱۴۰۳).

شهید صدر در تبیین این مطلب، تفاوت مهمی بین بناء عقلا و سیره عقلاییه قائل می‌شود و نشان می‌دهد که شارع در قبال این دو رویکرد متفاوتی دارد. بنائات ضروری عقلا به دلیل ریشه داشتن در ساختار تکوینی نفس انسان، قابل ردع نیستند و همواره حجت محسوب می‌شوند، اما سیره عقلایی که متأثر از فرهنگ و شرایط اجتماعی است و در آن دستگاه تجزیه و ترکیب نفس حالت‌های نفسانی مختلفی پیدا می‌کند، شارع می‌تواند آن را تأیید، اصلاح یا ردع کند (صدر، ۱۴۱۸ق: ۸۵). این تفاوت نشان می‌دهد که شارع در قبال سیره عقلایی به نقش تنظیم‌گری ایفا می‌کند و سیره همواره حجت محسوب نمی‌شود.

این تفکیک بین بنائات ضروری عقلا و سیره عقلایی در شکل‌گیری ارزش، نقطه عطفی در فهم نظام ارزش‌گذاری متعادل است. شهید صدر در تحلیل مشابهی درباره مالکیت، نشان می‌دهد که چگونه یک درک نفسانی می‌تواند به صورت نظام‌مند در جامعه تحقق یابد (صدر، ۱۴۱۷ق: ۳۲۸). در مقام رفع تعارض در جامعه، انفعالات مشترک افراد که برآمده از بنائات ضروری عقلاست، تأثیر به‌سزایی در پذیرش ارزش‌طرفینی دارد.

شهید مطهری در تحلیل ادراکات نفسانی اجتماعی تأکید می‌کند که این ادراکات، گرچه ساخته ذهن هستند، اما کاملاً بی‌ضابطه و دل‌خواهی نیستند (مطهری، ۱۳۸۹: ۳۷۴). از این رو، می‌توان با کار فرهنگی، مسیر تجزیه و ترکیب افراد را هدایت کرد.

این فرآیند نفسانی در تمام انسان‌ها به صورت ضروری رخ می‌دهد، اما نتیجه آن می‌تواند متفاوت باشد. علامه طباطبایی این تفاوت را ناشی از تأثیرات محیطی و تربیتی می‌داند (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۸۲). برای نمونه در نظام سرمایه‌داری که سیره عقلایی بر مبنای مطلوبیت و کمیابی شکل گرفته، همین فرآیند منجر به شکل‌گیری نظام قیمت‌گذاری متغیر می‌شود. شهید مطهری در تحلیل این مسئله تصریح می‌کند که سرمایه‌داری جدید پدیده‌ای مستقل است که نیازمند اجتهاد جدید است (مطهری، ۱۳۸۹: ۴۷۹).

بنابر آنچه از سیره و بنائات عقلا مطرح شد تبیین می‌شود که نظام‌سازی اقتصادی تنها با حکمرانی فرهنگی ممکن است. آیت‌الله جوادی آملی در تبیین این امکان، بر ضرورت هماهنگی نظام‌های اجتماعی با فطرت و عقل انسان‌ها تأکید می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۹۳: ۱۶۵). این نظام‌سازی باید با شناخت دقیق بنائات ضروری عقلا و هدایت سیره عقلایی در مسیر صحیح صورت گیرد.

حجیت شرعی این بنائات، مستند به اصل کلی تطابق احکام تشریعی با مقتضیات تکوینی انسان است. چنانکه آیت‌الله جوادی آملی از آن به‌عنوان «هماهنگی نظام تشریع با تکوین» تعبیر می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۹۳: ۱۷۲). شارع مقدس به‌دلیل این‌که این ضرورت‌های نفسانی جزء لاینفک طبیعت انسانی قرار دارند و نه تنها قابل تغییر نیستند، بلکه اساس عملکرد عقلانی انسان در حوزه اقتصادی را تشکیل می‌دهند، آنها را مورد تأیید و تقریر قرار داده است.

تبیین فقهی ارزش و مالیت، دقیقاً در نقطه تلاقی بنائات ضروری عقلا و سیره عقلایی قرار دارد. امام خمینی در تحلیل مالیت تصریح می‌کند: «مالیت تابع رغبت و میل عقلاست و عقلا به آنچه فاقد منفعت باشد رغبتی ندارند» (امام خمینی، ۱۴۲۱ق: ۳۳۳). در ادامه این بحث تأکید می‌کند که شارع نمی‌تواند مالیت عقلایی را از شیء سلب کند، بلکه می‌تواند آثار مالیت را از آن نفی نماید (امام خمینی، ۱۴۲۱ق: ۵). این دیدگاه نشان‌دهنده رابطه دقیق بین بنائات ضروری عقلا و احکام شرعی است.

شیخ انصاری در مکاسب، با تفکیک بین مالیت ذاتی و عرضی، چارچوب دقیقی برای فهم ماهیت ارزش ارائه می‌دهد. ایشان تصریح می‌کند که مالیت امری است که با تغییر شرایط و اعصار تغییر می‌کند، اما این تغییر باید در چارچوب ضوابط شرعی باشد (انصاری، ۱۴۱۵ق: ۲۱۴).

این رویکرد فقهی در قبال مالیت و ارزش، دارای دو وجه اثباتی و سلبی است. شهید بهشتی در تبیین وجه اثباتی، با تأکید بر نقش کار تصریح می‌کند که در اقتصاد سالم، سود باید به کار تعلق گیرد، نه به سرمایه (حسینی بهشتی، ۱۳۸۷: ۶۵-۶۶). شهید صدر نیز در تحلیل مشابهی، کار را به‌عنوان منشأ اصلی ارزش معرفی می‌کند (صدر، ۱۴۱۷ق: ۵۳۰).

در وجه سلبی، فقه امامیه برخی سیره‌های عقلایی مانند ارزش‌گذاری بر اساس کمیایی و مطلوبیت صرف را رد می‌کند. شیخ انصاری در بحث مکاسب محرمه، با تبیین حرمت تکسب از واجبات، نشان می‌دهد که صرف نیاز و تقاضا نمی‌تواند مبنای ارزش‌گذاری قرار گیرد (انصاری، ۱۴۱۵ق: ۱۳۷). همچنین، در بحث احتکار، کمیایی مصنوعی را به‌عنوان عامل ارزش‌گذاری مردود می‌شمارد. این تعامل پویای فقه با بنائات و سیره عقلایی را در مسئله تسعیر نیز می‌توان مشاهده کرد. علامه حلی در تذکره الفقهاء، با تحلیل شرایط مختلف بازار، نشان می‌دهد که حکم تسعیر تابع شرایط و مصالح اجتماعی است (الحلی، ۱۴۱۴ق: ۱۴۵). این رویکرد نشان می‌دهد که فقه در عین پذیرش بنائات ضروری عقلا که در مثال مذکور اصل قیمت‌گذاری و ارزش‌گذاری است اما می‌تواند متناسب با تغییر شرایط اجتماعی، سیره عقلایی و نحوه قیمت‌گذاری را اصلاح و هدایت کند (جناتی، ۱۳۸۶).

مروری بر مطالعات پیشین

با توجه به نوآوری و بداعت نظریه مطرح‌شده در این پژوهش، که به تحلیل نفس‌شناسانه و فقهی ملاک‌های ارزش‌گذاری و تأثیر آنها بر تعادل قدرت خرید می‌پردازد، تاکنون پیشینه‌ای مستقیم و مشابه در منابع علمی و پژوهشی مشاهده نمی‌شود. از این‌رو، بخش پیشینه و مرور ادبیات پژوهش به بررسی مبانی نظری و تحلیلی ارزش‌گذاری در اقتصاد اختصاص یافته است. در این چارچوب به پژوهش‌ها و مطالعات انجام‌شده در حوزه ارزش‌گذاری، قیمت‌گذاری و تسعیر اشاره می‌شود.

حسینی و همکاران (۱۳۹۹) در پژوهشی به بررسی عادلانه بودن قیمت‌گذاری بازاری می‌پردازند. آنها با استفاده از روش توصیفی و تحلیل فقهی-اقتصادی و بررسی ملاک و مصادیق قیمت عادلانه از دیدگاه فقه اسلامی با تکیه بر دیدگاه علامه حلی (ره) با رجوع به تراث مکتب تشیع با تمرکز بر دیدگاه‌های علامه حلی (ره) در خصوص مقوله مهم قیمت‌گذاری و حدود و قلمرو مداخله دولت اسلامی در بازار بصیرت‌هایی را استخراج و استنتاج می‌کنند. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که از دیدگاه علامه حلی (ره)، قیمت رایج بازار همواره عادلانه تلقی نمی‌شود. همچنین، ایشان مصادیق غیربازاری نیز برای قیمت عادلانه مطرح می‌کنند که شامل قیمت‌های

قانونی مقرر شده به‌وسیله مراجع قانونی (اصناف و محتسب و همچنین برآوردکننده (مقوم) عادل و خیره) می‌شود. بنابراین، از دیدگاه برخی از فقها از جمله علامه حلی (ره) در صورت اجحاف صاحب کالا در تعیین قیمت، حاکم شرع می‌تواند قیمت خاصی را تعیین کند. توکلی (۱۴۰۰) در مطالعه‌ای با عنوان «چگونگی ورود ارزش‌ها در نظریه‌های اقتصاد اسلامی» با استفاده از روش تحلیلی، این مبحث مهم در ارزش‌شناسی اقتصاد اسلامی را مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهد. یافته‌ها نشان می‌دهد که ارزش‌ها در قالب ارزش داوری معرفتی و اخلاقی (ارزش داوری آرمانی، رفتاری، ساختاری و سیاستی) وارد نظریه‌های اقتصاد اسلامی می‌شوند. «ارزش داوری معرفتی» حاکی از جهت‌گیری ارزشی محقق اقتصاد اسلامی در تولید دانش اقتصاد اسلامی است. مهمترین بخش «ارزش داوری اخلاقی» در اقتصاد اسلامی تعیین و تعریف اهداف نظام اقتصاد اسلامی، رتبه‌بندی اهداف و تدوین شاخص‌های اقتصادی است. «ارزش داوری رفتاری» نیز حاکی از استانداردهای رفتار اقتصادی مطلوب است. «ارزش داوری ساختاری» نیز حاکی از توصیه به ساختارهای نهادی مطلوب در عرصه‌هایی همچون حقوق مالکیت و مداخله دولت است. در نهایت، «ارزش داوری سیاستی» مشتمل بر توصیه سیاست‌ها و اقداماتی برای بهبود عملکرد نظام اقتصادی در چارچوب ساختار نهادی و استانداردهای رفتاری مفروض است. هرچند ارزش‌های اخلاقی به‌عنوان فرض وارد نظریه می‌شوند، ولی در ادامه مورد قضاوت ارزشی قرار می‌گیرند و مبنای توصیه ارزشی اقتصاددانان واقع می‌شوند. از این رو، چرخه ورود ارزش‌ها در نظریه‌های اقتصاد اسلامی را می‌توان با تفکیک میان «فروض»، «قضاوت» و «توصیه ارزشی» توضیح داد.

حسینی (۱۳۹۷) در پژوهشی مبادی فلسفی نگرش به مسئله ارزش در تاریخ اندیشه اقتصادی را مورد مطالعه و تحقیق قرار داده است. وی معتقد است تطورات تاریخی اندیشه اقتصادی حاکی از این است که در سنت ارسطویی و اسکولاستیکی به‌دلیل عدم انفکاک سوژه/ابژه و عینی و ذهنی ارزش درهم تنیده و وجوه طبیعی ارزش با وجوه اجتماعی ارزش گره خورده بود، اما پس از رنسانس و با شکل‌گیری تفکیک سوژه/ابژه در عالم تفکر فلسفی و شکل‌گیری نظام اقتصادی سرمایه‌داری مبادله‌ای مبتنی بر نفع طلبی شخصی ابتدا در دوره کلاسیک بر ابعاد ابژکتیو و عینی ارزش تأکید شد. نظریه ارزش مبتنی بر کار در بین اقتصاددانان کلاسیک و مارکس^۱ در این بستر ظهور کرد، اما در مرحله بعد متعاقب انقلاب مارژینالیسم^۲ بر ابعاد سوژکتیو ارزش تأکید شد. در این دوره به‌دلیل سیطره رویکرد کمی ریاضی و نگرش ارزش خنثایی پوزیتیویستی^۳ مسئله ارزش منحل و به جای آن به نظریه قیمت توجه شد. در نهایت، جریانات هترودوکس^۴ در اقتصاد سعی کردند با تمرکز بر دیالکتیک ابژکتیو/سوژکتیو (رنالیسم انتقادی) و ابعاد اخلاقی و ارزشی اقتصاد (رویکرد قابلیت آمارتیا سن^۵) مجدداً مسئله ارزش را احیا کنند.

شاکری و همکاران (۱۳۹۹) در پژوهشی ضمن بررسی نظریه‌های منتخب اقتصاددانان کلاسیک و اندیشمندان مسلمانی که در این حوزه تحقیق کرده‌اند، با استفاده از روش تطبیقی استدلالی، بررسی علت ارزشمندی پول و ارتباط آن با بهره‌پولی را مورد تحلیل و بررسی قرار دادند. یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد که پول کالا نبوده و ارزشمندی آن صرفاً به‌علت توافق حاکمیت و جامعه، بر سر شمارندگی ارزش‌های حقیقی است که باید معتبر بماند. همچنین، بر اساس مفاهیم بازدهی نقدی و غیرنقدی دارایی‌ها، امکان بازدهی نقدی برای پول وجود ندارد. بازدهی غیرنقدی مثبت یا منفی نیز در صورت عدم برابری ارزش اسمی و حقیقی پول، که ناشر موظف به

1. Marx

2. Marginalism

3. Positivist

4. Heterodox

5. Amartya Sen

حفظ آن است، ایجاد شده است و به‌صورت کالایی بالفعل می‌شود. افزون بر این، به‌علت ماهیت پول، بازدهی غیرنقدی اولاً، یقینی و مداوم نیست، ثانیاً، متعلق به دارنده پول است. در قرارداد قرض، دارنده پول قرض‌گیرنده است و هیچ توجیه حقوقی اقتصادی برای بهره، به‌علت وجود بازدهی برای پول نمی‌توان متصور شد و بهره در نظام پولی خود برهم‌زننده معیار شمارش ارزش‌ها و انحراف کارکرد پول از فلسفه پیدایش آن می‌شود.

زاهدی‌وفا و باقری (۱۳۹۳) در مقاله‌ای به ماهیت ارزش و چگونگی پیدایش آن و روند شکل‌گیری توزیع سهم‌های درآمدی و ارتباط این دو با یکدیگر در میان دیدگاه‌های مختلف اقتصادی پرداختند. آن‌ها در بخش اول این نوشتار، نظریه ارزش را از دیدگاه آدام اسمیت^۱، دیوید ریکاردو^۲، کارل مارکس^۳ و جونز^۴ بررسی نموده و سپس دیدگاه شهید صدر(ره) را مطرح کردند. در بخش دوم، نظریه توزیع را از دیدگاه آنان بررسی کرده و به‌عنوان نتیجه وجود ناسازگاری را در دیدگاه شهید صدر(ره) تبیین کردند و رهیافتی برای ایجاد سازگاری ارائه کردند.

در مطالعات خارجی، نخستین کسی که مسئله اساسی ارزش و به‌ویژه ارزش اقتصادی را مطرح کرد، ارسطو^۵ است. نظریه ارزش وی در کتاب «اخلاق نیکوماخوسی» ذیل بحث فضیلت عدالت مطرح شده است. او با تفکیک انواع عدالت، معتقد است که در مبادله نوعی خاص از عدالت وجود دارد که آن را «معامله به مثل متناسب» می‌نامد. بنابراین، در نگاه وی معامله‌ای عادلانه است که ارزش‌های برابر در معامله بده و بستان شود (ارسطو، ۱۹۹۹: ۸۰). ارسطو برای تبیین بیشتر این مقوله از یک معیار طبیعی ارزش در باب اثرپذیری پول از مقیاس واحد نیاز به‌عنوان یک معیار نهادی سنجش ارزش استفاده کرده است. وی معتقد است که در نتیجه مبتنی بر نیاز است که از طریق توافق جمعی یا قانون، پول نماینده‌ای می‌شود تا انسان‌ها نیازهای مبادله‌ای میان خودشان را رفع کنند و اگر نیاز نبود اصلاً مبادله‌ای صورت نمی‌گرفت (ارسطو، ۱۳۷۸: ۱۸۱). بنابراین، طبق نظر ارسطو مقوله نیاز، معیار اساسی تعیین مصادیق ارزش بوده است.

اسمیت نخستین اقتصاددانی است که به مفهوم ارزش صریحاً پرداخته است. وی ارزش را در دو مقوله ارزش استعمالی و ارزش مبادله‌ای مطرح کرده است و در کتاب ثروت ملل، ارزش هر کالا برای مالک آن را در صورت عدم مصرف و تبدیل آن کالا به کالای دیگری، برابر با مقدار کاری می‌داند که فرد مالک برای خرید و به‌دست آوردن آن کالا انجام می‌دهد. بر این اساس معیار حقیقی ارزش همه کالاها کار است (اسمیت، ۱۹۶۱: ۴۴). این در حالی است که ارزش مبادله‌ای زمانی مطرح می‌شود که کالا دارای ارزش استعمالی و مالیت باشد و این که چگونه ارزش و قیمت کالا از کار استنباط می‌شود، نیاز به بحث دارد که در این مجال نمی‌گنجد.

نقد مهمی که بر نظریه اسمیت وارد است این است که او در تلاش برای یافتن ارزش واقعی در عین پابندی به نظریه دست‌نامرئی بازار، با تناقضاتی مواجه شد. کمپابی به تنهایی نمی‌تواند تمام علت ارزشمندی کالاها باشد، زیرا عاملی دوگانه است که هم در واقعیت ریشه دارد و هم محلی برای شکل‌گیری منافع متعارض است. همچنین، تعریف ارزش با معیار کار به مشکل منطقی «توقف الشی علی نفسه» می‌انجامد، چرا که سؤال به نحوه قیمت‌گذاری هزینه‌های تولید منتقل می‌شود و اگر آن را نیز با کار تعریف کنیم، دچار دور منطقی می‌شویم. اسمیت درنهایت به سمت اصل بازار محور خود بازگشت و خروجی بازار را ملاک قرار داد، با این استدلال که قیمت

1. Adam Smith
2. David Ricardo
3. Karl Marx
4. Jones
5. Aristotle

طبیعی و واقعی در بلندمدت خود را به قیمت بازار می‌رساند. این دیدگاه به پذیرش سیالیت ارزش و عدم امکان تصویر ارزش ثابت در واقعیت می‌انجامد. در نهایت، اسمیت مشکل عدم تعادل قدرت خرید را با دو معیار کمیایی و مطلوبیت در نظریه خود تبیین نمود. ریکاردو، دومین نظریه‌پرداز اقتصادی است که بعد از نظریه ارزش اسمیت در حوزه تولید، مسئله ارزش را در نسبت با توزیع مطرح می‌کند. وی از نظریه ارزش برای مطالعه توزیع کالاهای تولید شده بین مقوله‌های مزد، اجاره و سود بهره‌گرفت. از نظر ریکاردو ارزش مطلق یک کالا ارزش است که با یک معیار تغییرناپذیر سنجیده شود. بنابراین، طبق دیدگاه وی چنین مقیاسی تنها از تغییرات ناشی از کار انسانی متبلور در کالا در فرآیند خلق ارزش پدیدار می‌شود. در نتیجه کار مقیاس مشترکی است که هم ارزش مطلق و هم ارزش نسبی از آن برآورد می‌شود (ریکاردو، ۱۸۲۱). پس در این رویکرد، مقدار ارزش کالاها تماماً مبتنی بر میزان کار صرف شده برای تولید آنها تعیین می‌شود.

مارکس^۱، اندیشمند دیگری است که در نوع نگرش به مقوله ارزش، با وجود تمایزات مبنایی، در ادامه رویکرد کلاسیک‌ها و دو نظریه‌پرداز گذشته قرار می‌گیرد. وی معتقد است که ارزش یک رابطه اجتماعی است و در یک جامعه مبادله کالاها در حقیقت یک مبادله اجتماعی است. با وجود این جوهره اصلی ارزش، خصلت کمی آن است. از نظر مارکس، هدف از تولید در نظام‌های قدیم، رفع نیاز بود. اما هدف از تولید در نظام سرمایه‌داری، غالباً کسب سود بوده است و در نتیجه آن محوریت نظام اقتصادی از کالا به پول تغییر یافته است. از این رو است که کارفرما از طریق پول خویش کالا تولید می‌کند تا این که آن کالا را در ازای پول اولیه همراه با ارزش اضافی به فروش برساند (مارکس، ۱۸۶۷: ۹۱). بنابراین، طبق نظر مارکس، تمایزی میان مطلوبیت یک شیء در جهت مصرف و نیز مبادله شکل می‌گیرد که ارزش مصرفی از ارزش مبادله‌ای متفاوت می‌شود. به نحوی که نوع نسبت کمی که مطابق آن کالاها تبادل می‌شوند فقط وابسته به تولید خود همان کالا می‌شود. بر این اساس، از دیدگاه مارکس، ارزش یک کالا برابر با ارزش مبادله‌ای آن است. به عبارت دیگر، در شرایط رقابتی متعارف، قیمت تعادلی کالاها متناسب با مقادیر و تعداد ساعات کار مجرد اجتماعاً لازمی است که برای تولید و تجسم یافتن آن کالا ضرورت دارد (مارکس، ۱۸۶۷: ۲۳۵).

در نظریه مارکس، ارزش نیروی کار را زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید کالاهای مورد نیاز روزانه کارگر و خانواده‌اش تعیین می‌کند، اما از آنجا که کارگران معمولاً ساعات بیشتری کار می‌کنند، مازاد ارزش تولید شده به صورت «ارزش اضافی» توسط سرمایه‌داران تصاحب می‌شود. این جوهره نظریه استثمار مارکس است که دو جنبه دارد؛ جنبه فلسفی مربوط به ساختار مالکیت در نظام سرمایه‌داری است که کارگران را از دریافت ارزش کامل کار خود محروم می‌کند و جنبه فنی مربوط به حجم ارزش اضافی است که با پیشرفت تکنولوژی و افزایش بهره‌وری کارگران، افزایش می‌یابد. مارکس در توجیه نقش سرمایه و مواد اولیه در نظریه ارزش مبادله خود، آنها را «کار متبلور» یا «نیروی کار متراکم» از دوره‌های قبلی تولید معرفی می‌کند و سود کارفرما را ارزشی می‌داند که از کارگر ربوده شده است. با انکار تفاوت کیفیت میان انواع کار و نادیده گرفتن نقش خواسته و مطلوبیت انسانی در تعیین ارزش، مارکس تلاش می‌کند زمان را به عنوان تنها معیار قابل اندازه‌گیری واقعی برای ارزش‌گذاری کار معرفی کند. این دیدگاه به نفی مالکیت گذشته و انکار حقوق توزیع شده از طریق رابطه کارگر و کارفرمایی می‌انجامد. اشکال اساسی نظریه مارکس در این است که نمی‌توان زمان را تمام‌العله ارزش واقعی دانست و ارزش‌گذاری صرفاً بر اساس آن منجر به عدم تعادل در قدرت خرید افراد مشارکت‌کننده در بازار می‌شود.

نظریه ارزش ذهنی یکی دیگر از نظریات ارزش است. جونز و والراس از پیشگامان این نظریه بودند. بر اساس نظریه ارزش مارژینالیست‌ها، رضایت‌مندی یا مطلوبیت کل ناشی از مصرف آخرین واحد اضافی کالای مورد تقاضا است و این آخرین واحد اضافی است که ارزش و قیمت آن کالا را تعیین می‌کند. از دید این نظریه‌پردازان، مطلوبیت نهایی عامل تعیین‌کننده در ترجیح یک کالا نسبت به کالای دیگر است. برای نمونه، در مسئله معروف «الماس و آب»، اگرچه آب دارای مطلوبیت کل بیشتری است، اما مطلوبیت نهایی الماس بالاتر است؛ از این‌رو افراد حاضرند بهای بیشتری برای یک واحد اضافی از آن بپردازند. بنابراین، نظریه ارزش مطلوبیت نهایی‌گرا (مارژینالیسم) در تقابل با نظریات ارزش پیشین قرار دارد. به عبارت بهتر، ارزش از دیدگاه متفکران پیشین، یک ویژگی جوهری و ذاتی کالا بوده است، در حالی که از دیدگاه مارژینالیست‌ها یک ویژگی نسبی تلقی شده است. از این‌رو در نظرگاه آنان، قیمت دارای ویژگی عرضی و نه ذاتی کالا بود (لانگهولم^۱، ۱۹۷۹).

در ادامه این رویکرد، تعیین ارزش از دیدگاه مارشال از یک مسئله واقعی و ذاتی به یک مسئله ریاضی و صوری فروکاسته شد و مقوله ارزش صرفاً یک معادله‌ای در نظر گرفته شد که دارای تعدادی معادلات و مجهولات برابر است و مسئله مبادله و متغیرهای اقتصادی، صرف نظر از ارزش واقعی، از طریق حل معادلات ریاضی و مفهوم تعادل ریاضی تعیین می‌شوند (حسینی، ۱۳۹۷). با این حال از دیدگاه مارشال، ارزش به معنای ارزش مبادله‌ای یک چیز بر حسب چیز دیگر در هر مکان و زمانی است و مقدار آن چیز دوم است که می‌توان در آن‌جا (وضعیت زمانی و مکانی) و سپس در ازای چیز اول به دست آورد. بنابراین، اصطلاح ارزش نسبی است و رابطه بین دو چیز را در یک مکان و زمان خاص بیان می‌کند (مارشال^۲، ۱۸۹۰: ۴۳).

بنابراین مارشال و جونز برخلاف دیدگاه کلاسیکی که بر کارایی عینی کالاها تأکید داشت، ارزش را به مطلوبیت ذهنی فردی فروکاسته‌اند. آن‌ها با توجه به کیفی و غیرقابل انتقال بودن مطلوبیت، عرضه و تقاضا را ابزار کشف قیمت و ارزش بازار دانسته‌اند. نقطه تعادل بین عرضه و تقاضا، به‌زعم ایشان، منعکس‌کننده مطلوبیت نهایی و در نتیجه قیمت تعادلی است. با این حال، این رویکرد، کارایی و نقش واقعی کالا را نادیده می‌گیرد و می‌تواند به ارزش‌گذاری پدیده‌هایی منجر شود که فاقد کارکرد مبادله‌ای‌اند. به‌عنوان نمونه، پول که از منظر ارسطویی صرفاً واسطه مبادله و دارای ارزش استفاده‌ای بود، در چارچوب نظریه مطلوبیت، به کالایی مطلوب و دارای ارزش مبادله‌ای تبدیل شده است. این تغییر نگرش، موجب وابستگی ارزش پول به نوسانات عرضه و تقاضا و در نتیجه بروز بی‌ثباتی در قدرت خرید و بازار شده است.

تبیین فقهی ملاک‌های ارزش‌گذاری

در تبیین فقهی ملاک‌های ارزش‌گذاری، چهار ملاک اصلی شامل کار، زمان، مقدار و میزان قابل استفاده بودن کالا یا خدمات، همگی ریشه در بنیاد ضروری عقلا دارند. این بنیاد خود برآمده از ضرورت‌های نفسانی انسان در فرآیند ارزش‌گذاری بوده و به واسطه این که در ساختار وجودی تمامی افراد بشر نهادینه شده‌اند، خصلت عمومی و فراگیر یافته‌اند. شهید صدر در تحلیل این ملاک‌ها، بر ضرورت نظام‌سازی اقتصادی مبتنی بر این معیارهای واقعی تأکید می‌کند (صدر، ۱۴۱۷ق: ۵۵۰).

سازوکار انتقال از ضرورت‌های نفسانی فردی به بنای عقلا در این حوزه، مبتنی بر اصل یکسان‌سازی ساختار نفسانی انسان‌هاست. زیرا نفس انسان در مواجهه با کالاها و خدمات، ضرورتاً از چهار انفعال اساسی - مصلحت، حق، ارزش و نیاز - متأثر می‌شود و این انفعالات در فرآیند تجزیه و ترکیب ذهنی، ملاک‌های مذکور را تولید می‌کنند. از آن‌جا که این ساختار انفعالی در همه

1. Langholm

2. Marshall

انسان‌ها مشترک است و ناشی از ضرورت‌های تکوینی نفس محسوب می‌گردد، نتایج حاصل از آن نیز یکسان بوده و اجماع ضمنی عقلا را تشکیل می‌دهد. این یکسانی در درک و ارزش‌گذاری، بنیان منطقی بنای عقلا در حوزه اقتصادی را فراهم می‌آورد.

حجیت شرعی این بناات، مستند به اصل کلی تطابق احکام تشریعی با مقتضیات تکوینی انسان است. چنان‌که آیت‌الله جوادی آملی از آن به‌عنوان «هماهنگی نظام تشریع با تکوین» تعبیر می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۹۳: ۱۷۲). شارع مقدس، به‌دلیل این‌که این ضرورت‌های نفسانی جزء لاینفک طبیعت انسانی هستند و نه‌تنها قابل تغییر نیستند، بلکه اساس عملکرد عقلانی انسان در حوزه اقتصادی را تشکیل می‌دهند، آن‌ها را مورد تأیید و تقریر قرار داده است. این تقریر شرعی، در آیات متعددی از جمله تأکید بر وفای به کیل و میزان نمود یافته و نشان‌دهنده پذیرش الهی این ملاک‌های طبیعی است.

ضرورت لحاظ کردن کار در ارزش‌گذاری، نشأت گرفته از این واقعیت نفسانی است که انسان در مواجهه با فرآیند تولید، ناگزیر از صرف انرژی، تلاش، مهارت و تحمل مشقت است. این مواجهه در نفس او انفعال حق را برانگیخته و احساس استحقاق و اولویت نسبت به محصول تولیدی ایجاد می‌کند. این انفعال که در همه انسان‌ها به یک شکل تجربه می‌شود، بنای عقلا بر ارزشمندی کار را تشکیل می‌دهد. شهید مطهری در نقد نظام سرمایه‌داری تأکید می‌کند که یکی از اشکالات اساسی این نظام، جدایی ارزش از کار واقعی است (مطهری، ۱۳۸۹: ۴۸۰). همچنین، شهید بهشتی در تحلیل عمیقی از نظام مبادلات اسلامی نشان می‌دهد که در عقود مانند مضاربه، سود به کار تعلق می‌گیرد نه به سرمایه صرف (حسینی بهشتی، ۱۳۸۷: ۶۵). این رویکرد فقهی، تجلی شرعی همان ضرورت نفسانی است که در درک عقلای جامعه نیز مورد قبول واقع شده است.

ملاک زمان نیز از ضرورت‌های نفسانی انسان در درک ارزش برمی‌خیزد. نفس انسان ضرورتاً زمان صرف‌شده در تولید را به‌عنوان فرصت از دست رفته، سرمایه‌گذاری شخصی و جزئی از عمر محدود خود تلقی می‌کند. این درک که در همه انسان‌ها مشترک است، بنای عقلا بر ارزشمندی زمان را تشکیل می‌دهد. اهمیت این عامل در تفاوت ارزش محصولات که فرآیند تولید آن‌ها زمان‌های متفاوتی می‌طلبد، قابل مشاهده است. این ملاک در سیره عملی شارع مورد تأیید قرار گرفته و هیچ ردعی نسبت به لحاظ کردن آن در ارزش‌گذاری صورت نگرفته است.

ضرورت لحاظ مقدار در ارزش‌گذاری، از این واقعیت نفسانی ناشی می‌شود که انسان در فرآیند انفعال‌پذیری از کالا و خدمات، ضرورتاً حجم و کمیت تولید را در محاسبات ارزشی خود وارد می‌کند. این رفتار که ریشه در منطق فطری انسان دارد، در همه انسان‌ها مشترک بوده و بنای عقلا را در این زمینه می‌سازد. قرآن کریم با تأکیدات مکرر بر وفای به کیل و میزان در آیات متعددی از جمله «وَيُلِّ لِلْمُطَفِّينَ» (مطففین: ۱) و «وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ» (انعام: ۱۵۲)، اهمیت این ملاک را مورد تأکید قرار داده است. شهید صدر نیز در تحلیل عناصر ارزش، بر اهمیت کمیت و مقدار در شکل‌گیری ارزش مبادله‌ای تأکید می‌کند (صدر، ۱۴۱۷ق: ۳۴۰).

میزان قابل استفاده بودن به‌عنوان چهارمین ملاک، از انفعال مصلحت در نفس انسان نشأت می‌گیرد. این انفعال که حاصل تجزیه و ترکیب نفس نسبت به تجربیات گذشته و نیازهای مشاهده شده در جامعه است، در همه انسان‌ها به یک شکل رخ داده و بنای عقلا بر ارزشمندی منافع را تشکیل می‌دهد. امام خمینی در بحث مالیت تصریح می‌کنند که عقلا به آنچه فاقد منفعت باشد رغبتی ندارند (امام خمینی، ۱۴۲۱ق: ۳۳۳). همچنین، شیخ انصاری در بحث شروط عوضین، مالیت را منوط به وجود منفعت عقلایی می‌داند (انصاری، ۱۴۱۵ق: ۹۲). این ضرورت نفسانی که در همه انسان‌ها وجود دارد و موجب تشکیل بنای عقلا بر لحاظ کردن قابل استفاده بودن در ارزش‌گذاری می‌گردد، نشان‌دهنده تطابق کامل احکام فقهی با مقتضیات طبیعی نفس انسان است.

حاصل این تبیین نفس‌شناختی - فقهی، ارائه چارچوبی نظام‌مند برای ارزش‌گذاری است که نه تنها بر مبانی عقلانی و طبیعی استوار بوده، بلکه از پشتوانه شرعی کامل نیز برخوردار است. این هماهنگی از آن‌جا حاصل می‌شود که ضرورت‌های نفسانی انسان، که در خلقت همه افراد نهادینه شده‌اند، بنای عقلا را تشکیل می‌دهند و شارع نیز به دلیل ضروری و تکوینی بودن این بنائات در طبیعت انسان، آن‌ها را مورد تأیید و تقریر قرار می‌دهد. بدین ترتیب، ملاک‌های چهارگانه ارزش‌گذاری، در عین سازگاری با فطرت انسانی، دارای مشروعیت شرعی کامل‌اند و پایه‌ای محکم برای نظام‌سازی اقتصادی اسلامی فراهم می‌آورند (میرعرب رضی، ۱۴۰۳).

نقد ملاک‌های نامعتبر و نامشروع در ارزش‌گذاری

در مقابل ملاک‌های چهارگانه مذکور، دو ملاک کمیابی و مطلوبیت صرف که در نظام سرمایه‌داری محوریت دارند، از منظر شرعی و نفس‌شناختی مردود شناخته می‌شوند. کمیابی به‌عنوان یکی از ملاک‌های اصلی در علم اقتصاد متعارف (منکیو، ۲۰۲۱: ۲) با موازین شرعی در تعارض است. این تعارض را می‌توان در چند سطح مورد بررسی قرار داد:

اول، از منظر احکام شرعی، کمیابی در ذیل مباحث احتکار و انحصار مورد رد قرار گرفته است. شیخ انصاری در بحث تکسب به واجبات، تصریح می‌کند که صرف نیاز و کمبود یک کالای ضروری، نمی‌تواند مجوز کسب سود نامتعارف از آن باشد (انصاری، ۱۴۱۵ق: ۱۳۷).

دوم، از منظر عدالت، افزایش ارزش کالا صرفاً به دلیل کمبود آن، با اصل تناسب بین کار و ارزش در تعارض است. شهید مطهری در نقد نظام سرمایه‌داری به این نکته اشاره می‌کند که عدم تناسب بین ارزش و کار واقعی، ریشه بسیاری از بی‌عدالتی‌های اقتصادی است (مطهری، ۱۳۸۹: ۴۸۱).

سوم، در بحث داروهای خاص و کالاهای ضروری، اسلام به سبب کمیابی هر نوع کالایی که در جامعه نیاز به استفاده آن باشد، اجازه تکسب و تبدیل ارزش استفاده‌ای به ارزش مبادله‌ای نامتعارف را نمی‌دهد. شارع مقدس، ارائه، تولید و رساندن به محل مورد استفاده این کالاها را از امور واجب می‌داند که حق شخص نیازمند است.

مطلوبیت صرف به‌عنوان معیار ارزش‌گذاری در علم اقتصاد متعارف، از چند جهت با نظام ارزش‌گذاری اسلامی در تعارض است. این تعارض عمیق‌تر از مسئله کمیابی است، زیرا به اصل نظام ارزش‌گذاری باز می‌گردد. در وهله نخست، از منظر مبانی نفس‌شناختی، مطلوبیت صرف نمی‌تواند معیار ارزش‌گذاری باشد، زیرا چنان‌که علامه طباطبایی در تحلیل ادراکات اعتباری نشان می‌دهد، این ادراکات گرچه نفسانی‌اند، اما باید ریشه در واقعیات داشته باشند (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۷۵). دوم، افزایش ارزش با میزان تقاضا و مطلوبیت صرف، با عدالت، انصاف و اصل تملک ارزش از کار مغایر است. شهید صدر در تبیین این نکته تأکید می‌کند که ارزش باید ریشه در کار واقعی داشته باشد (صدر، ۱۴۱۷ق: ۳۴۲). کسب ارزش بیشتر صرفاً به دلیل نیازمندی طرف مقابل، مصداق اکل مال به باطل است. سوم، شریعت ملاک تکسب ارزش را کار می‌داند و این اصل در تقابل با مطلوبیت صرف قرار می‌گیرد. شهید بهشتی در نقد نظام سرمایه‌داری تصریح می‌کند که سود باید به کار تعلق گیرد، نه به سرمایه صرف (حسینی بهشتی، ۱۳۸۷: ۶۵).

نتیجه بررسی ملاک‌های ارزش‌گذاری نشان می‌دهد که با تبعیت از ملاک‌های چهارگانه و پرهیز از دو ملاک نامعتبر، نظام متعادلی از ارزش‌گذاری شکل می‌گیرد که در آن:

اولاً، ارزش کالا و خدمات ثبات نسبی می‌یابد و تغییر قیمت‌ها تنها در صورت تغییر در میزان کار، کارایی، زمان یا مقدار کالا و خدمت اتفاق می‌افتد. ثانیاً، قدرت خرید افراد متناسب با میزان مشارکت واقعی آن‌ها در تولید تعیین می‌شود. در این نظام، هر فرد به میزان ارزشی که تولید می‌کند، قدرت خرید به‌دست می‌آورد. ثالثاً، شکاف طبقاتی به‌معنای نامتعارف آن تقلیل می‌یابد، زیرا تفاوت

درآمدها صرفاً بر اساس تفاوت در میزان و کیفیت مشارکت در تولید شکل می‌گیرد. این امر با آموزه قرآنی «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (نجم: آیه ۳۹) هم‌خوانی دارد. رابعاً، مشکلات ساختاری اقتصاد مانند تورم و رکود که ریشه در عدم تعادل قدرت خرید دارند، با اصلاح نظام ارزش‌گذاری قابل حل خواهند بود.

سازوکار اعمال ملاک‌ها در نظام اقتصادی متعادل

تحقق عملی ملاک‌های ارزش‌گذاری در نظام اقتصادی متعادل، از طریق سازوکار قیمت‌گذاری و تسعیر صورت می‌گیرد. قیمت، به‌عنوان اعلام‌کننده ملاک‌های ارزش‌گذاری، پل ارتباطی بین نظریه و عمل است.

مسئله تسعیر، که ناظر به تعیین قیمت توسط حاکمیت است، در شرایط کنونی با توجه به تغییر شرایط اجتماعی و اقتصادی، نیازمند بازخوانی جدید است. این بازخوانی باید با توجه به دو عنصر اساسی صورت گیرد. مورد نخست، تغییر ماهوی شرایط اقتصادی نسبت به زمان صدور روایات تسعیر است. شهید مطهری در تحلیل این تغییر بنیادین تأکید می‌کند که سرمایه‌داری جدید، پدیده‌ای مستقل است که نیازمند اجتهادی جدید است (مطهری، ۱۳۸۹: ۴۷۹). دومین مورد، دگرگونی در ماهیت بازار و مبادلات است. امروزه حکمرانی پولی در جامعه بسیار پیچیده‌تر از گذشته است و مسائل مستحدثه‌ای را به‌وجود آورده است که نیازمند پاسخ‌های جدید فقهی است.

در این شرایط، وجوب تسعیر می‌تواند پشتوانه فقهی لازم را برای ثبات و پایداری به ملاک‌های ارزش‌گذاری فقه امامیه فراهم آورد. این امر از دو جهت قابل تبیین است. نخستین مورد، امکان ایجاد اختلال در نظام اقتصادی است. عدم ورود فقه به امر تسعیر در شرایط کنونی می‌تواند منجر به اختلال عمده در نظامات اقتصادی شود و اختلالاتی همچون تورم و رکود پایدار، همراه با شکاف طبقاتی، غرری شدن نظام بازار و تکسب نامشروع از واجبات را به‌وجود آورد. دومین مورد، حکم ثانویه بر اساس شرایط معاصر است. با توجه به تغییر شرایط، می‌توان به فعلیت جدیدی از حکم تسعیر دست یافت (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳ق: ۱۱۶) همان‌طور که معصومین(ع) نیز با تغییر شرایط و بروز پدیده‌هایی چون احتکار، انحصار و تبانی، فعلیت‌های جدیدی از حکم تسعیر را ابلاغ می‌کردند (حر عاملی، ۱۴۰۹ق: ۴۲۴).

در نظام اقتصادی اسلامی، نقش ولایت مطلقه فقیه در حکمرانی پولی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. امام خمینی در این باره تصریح می‌کنند: «فللفقیه العادل جمیع ما للرسول و الائمه (علیهم‌السلام) مما یرجع الی الحکومه و السیاسه» (امام خمینی، ۱۴۲۱ق: ۴۶۷). این نقش محوری ولی فقیه در حکمرانی پولی، مستلزم تشکیل نهادی است که در عالی‌ترین رتبه، برای مدیریت و برنامه‌ریزی حکمرانی پولی، تحت نظارت مستقیم ولایت فقیه عمل کند. نکته مهم این است که این نهاد حکمرانی، به‌علت رعایت عدالت و جلوگیری از تعارض منافع، نمی‌تواند به‌عنوان یک فرد شرکت‌کننده در بازار شناخته شود.

بنابراین، این نهاد باید از دولت مستقل باشد، زیرا دولت خود از شرکت‌کنندگان در بازار است و عدم استقلال نهاد حکمرانی پولی می‌تواند منجر به فساد شود. نهاد حکمرانی پولی، با هدف تحقق تعادل قدرت خرید، وظایف متعددی را در یک چارچوب منسجم بر عهده دارد. نخستین و مهم‌ترین وظیفه این نهاد، نظارت بر ملاک‌های ارزش‌گذاری و قیمت‌گذاری بر اساس موازین شرعی است. این نظارت شامل تعیین معیارهای دقیق برای محاسبه عناصر چهارگانه (کار، زمان، مقدار و قابل استفاده بودن) و هم‌زمان جلوگیری از نفوذ ملاک‌های نامشروع مانند کمبایی و مطلوبیت صرف است.

در کنار این وظیفه اساسی، مدیریت ایجاد و تنظیم بازار نیز بر عهده این نهاد است. در این راستا، نهاد حکمرانی پولی باید میزان و نحوه تولید کالا و خدمات را رصد کرده، روابط عرضه‌کنندگان و تقاضاکنندگان را تنظیم نموده و از شکل‌گیری انحصار و احتکار

جلوگیری کند. همچنین، توزیع پول متناسب با ارزش واقعی کالا و خدمات از دیگر وظایف مهم این نهاد است که به صورت منفعلانه و در ازای ارزش واقعی ایجاد شده انجام می‌شود.

یکی از مهم‌ترین وظایف این نهاد، رسیدگی به تعادل و تراز تجاری است که شامل نظارت بر صادرات و واردات، حفظ تناسب بین ارزش‌های مبادله‌ای داخلی و خارجی و تنظیم امور صرافی و مبادلات ارزی می‌شود. این وظایف از طریق سازوکارهای اجرایی در سه سطح عملیاتی می‌شود. در سطح نخست، برای تعیین و محاسبه ارزش، نهاد حکمرانی پولی باید ارزش کالا و خدمات را بر اساس ملاک‌های چهارگانه محاسبه کند. این امر مستلزم سنجش دقیق میزان کار انجام شده با معیارهای کمی و کیفی، محاسبه زمان صرف شده در فرآیند تولید، ارزیابی حجم و مقدار تولید و تعیین سطح استفاده‌پذیری و کاربرد کالا یا خدمت است.

در سطح قیمت‌گذاری و تثبیت نیز نهاد حکمرانی می‌تواند از سه روش متفاوت بهره‌گیرد. در روش نخست، با استفاده از نظر کارشناسان، مستقیماً به تعیین قیمت‌ها می‌پردازد. این روش عمدتاً در مورد کالاها و خدمات راهبردی، یا در شرایطی که امکان محاسبه دقیق ملاک‌های چهارگانه وجود دارد، کاربرد می‌یابد. در روش دوم، با تعیین سقف و کف قیمت و حفظ برخی مکانیزم‌های بازار، دامنه نوسان قیمت‌ها را بر اساس ملاک‌ها ارزش‌گذاری تنظیم می‌کند. روش سوم که مبتنی بر مشارکت عمومی است، با ارائه ملاک‌های ارزش‌گذاری به مردم و انجام همه‌پرسی به تعیین و تثبیت قیمت‌ها می‌پردازد.

نهاد حکمرانی پس از اعمال هر یک از این روش‌ها، باید مکانیزم‌های نظارتی دقیقی را به کار گیرد. این نظارت شامل کنترل مستمر رعایت قیمت‌های مصوب، جلوگیری از تخلفات احتمالی و بررسی شکایات و تظلمات است. همچنین، این نهاد موظف به پایش مداوم تأثیرات اقتصادی تصمیمات خود است. این پایش شامل بررسی تأثیر قیمت‌گذاری بر تعادل قدرت خرید، ارزیابی سطح رضایت تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان و سنجش میزان تحقق عدالت اقتصادی می‌شود. اهمیت این پایش از آن رو است که هرگونه اختلال در نظام قیمت‌گذاری می‌تواند به سایر بخش‌های اقتصادی سرایت کند.

نکته مهم در تمام این فرآیندها، حفظ استقلال نهاد حکمرانی پولی و پرهیز از تأثیرپذیری از منافع گروه‌های خاص است. این نهاد باید با رعایت دقیق ملاک‌های شرعی و توجه به مصالح عمومی، زمینه تحقق عدالت اقتصادی را فراهم آورد. چنین رویکردی می‌تواند به تدریج به شکل‌گیری یک نظام قیمت‌گذاری سالم و متعادل منجر شود.

اجرایی شدن سازوکار ارزش‌گذاری مبتنی بر ملاک‌های چهارگانه، پیامدهای مشخصی در نظام اقتصادی ایجاد می‌کند. مهم‌ترین پیامد، شکل‌گیری تعادل در نظام ارزش‌گذاری است که در آن، ارزش کالا و خدمات بر اساس معیارهای واقعی کار، زمان، مقدار و قابل استفاده بودن تعیین می‌شود. در این حالت، ملاک‌های نامعتبر مانند مطلوبیت و کمیابی که منجر به نوسانات کاذب در ارزش می‌شوند، از چرخه ارزش‌گذاری حذف می‌شوند.

این تعادل در ارزش‌گذاری به تعادل در قدرت خرید منجر می‌شود. در این وضعیت، هر فرد به میزان ارزش واقعی که ایجاد کرده است، قدرت خرید کسب می‌کند و مبادلات بر اساس ارزش‌های واقعی صورت می‌گیرد. این امر از کسب قدرت خرید بدون پشتوانه ارزش واقعی جلوگیری می‌کند و تناسب دقیقی بین ارزش ایجاد شده و قدرت خرید برقرار می‌سازد.

با تثبیت این سازوکار، نظام ارزش‌گذاری به پایداری می‌رسد. در این حالت، ارزش کالا و خدمات ثبات می‌یابد و تنها در صورت تغییر واقعی در عوامل چهارگانه تغییر می‌کند. این ثبات و پایداری، قابلیت پیش‌بینی نظام ارزش‌گذاری را افزایش می‌دهد و امکان برنامه‌ریزی اقتصادی را برای همه فعالان اقتصادی فراهم می‌کند.

آثار اقتصادی اعمال ملاک‌ها

اعمال ملاک‌های ارزش‌گذاری در نظام اقتصادی، آثار قابل توجهی در حل معضلات اقتصادی به همراه دارد. این آثار را می‌توان در سه سطح اصلی مورد بررسی قرار داد. در نظام اقتصادی موجود، تورم^۱ به معنای رشد سطح عمومی قیمت‌هاست (بلانچارد، ۲۰۲۱: ۴۷). اما این افزایش قیمت‌ها ریشه در عدم تعادل قدرت خرید دارد. در نظام اقتصادی متعادل، با اعمال ملاک‌ها ارزش‌گذاری، تعادل به گونه‌ای شکل می‌گیرد که ارزش کالا و خدمات ثابت می‌یابد و تنها در صورت تغییر در عوامل واقعی تولید، تغییر می‌کند. در نتیجه، با تعادل و ثبات در ارزش کالا و خدمات مبتنی بر ملاک‌های ارزش‌گذاری، نرخ نسبی تورم در مقایسه با درآمد به حداقل می‌رسد. این امر به چند دلیل رخ می‌دهد. در وهله نخست، رابطه بین تقاضا و ارزش‌گذاری قطع می‌شود. برخلاف نظام سرمایه‌داری که در آن سطح تقاضا قیمت‌ها را بالا می‌برد، در نظام اقتصادی متعادل، سطح و میزان ارزندگی را ملاک‌های ارزش‌گذاری مشخص می‌کند. این امر از شکل‌گیری قیمت‌های کاذب جلوگیری می‌کند. دومین دلالت مربوط با نظام ارزندگی است. در نظام متعارف اقتصادی، ارزندگی با ملاک متغیر مطلوبیت و فایده‌گرایی سنجیده می‌شود و همواره امکان تبانی و وفاق تولیدکنندگان یا مصرف‌کنندگان برای جلب منفعت بیشتر از طریق تورم وجود دارد. اما در نظام اقتصادی متعادل، تثبیت ارزش‌ها بر اساس ملاک‌های واقعی، این امکان را از بین می‌برد.

همچنین، در نظام اقتصادی متعادل، با تعادل قدرت خرید بر اساس ملاک‌های ارزش‌گذاری، پدیده رکود^۲ به شکل کنونی آن محقق نمی‌شود، زیرا کالا و خدمت به میزان ارزندگی که طبق ملاک‌های ارزش‌گذاری تعیین شده است، قیمت‌گذاری می‌شود و افراد برای تأمین نیازهای خود به میزان ارزشی که کسب می‌کنند قدرت خرید به دست می‌آورند. در این موقعیت، منطقاً ممکن نیست که فرد به اندازه نیازهایش ارزش کسب نکند یا تولید کالا یا ارائه خدمتی را انجام دهد که قدرت خرید لازم را به او ندهد، زیرا در مقام تشخیص مصلحت، قابل استفاده بودن و ارزندگی آن را قبل از تولید احراز کرده است. به علاوه، به دلیل ثبات قدرت خرید فرد از طریق کسب و درآمد، تولید و تجارت از اساس کاهش پیدا نمی‌کند و تولید و به تبع آن، اشتغال کاهش نمی‌یابد، بلکه حیطه‌های کسب مورد کشف قرار می‌گیرد.

رکود تورمی^۳ یکی از پیچیده‌ترین معضلات اقتصادی است. این مفهوم به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن تورم افزایش می‌یابد اما سطح تولید کل کاهش می‌یابد (میشکین^۴، ۲۰۱۵: ۳۱۲) و در نتیجه آن تورم و بیکاری توأمان در اقتصاد پدیدار می‌شود. به معنای قدرت خرید زیاد در بخشی از طبقات جامعه است که منجر به تورم می‌شود و به صورت هم‌زمان، بخشی دیگر از طبقات جامعه قدرت خرید پایینی پیدا می‌کنند که منجر به کاهش سرعت گردش معاملات و رکود اقتصادی می‌شود. بنابراین، عدم تعادل قدرت خرید، اصلی‌ترین دلیل رکود تورمی است. در نظام اقتصادی متعادل، با اعمال ملاک‌های ارزش‌گذاری، این پدیده از دو جهت قابل حل است. اول، از آن‌جا که قدرت خرید هر فرد متناسب با میزان ارزش واقعی ایجاد شده توسط اوست، شکاف غیرمتعارف در قدرت خرید طبقات مختلف شکل نمی‌گیرد. دوم، با تعادل در ملاک‌های ارزش‌گذاری، هم‌زمانی تورم و رکود که نتیجه عدم توازن در قدرت خرید است، از بین می‌رود، زیرا در این نظام، ارزش مبادله‌ای کالا و خدمات بر اساس ملاک‌های واقعی تعیین می‌شود و نه این که بر اساس قدرت خرید گروه‌های خاص معین شود.

1. Price Inflation

2. Recession

3. Stagflation

4. Mishkin

هنگامی که بخشی از افراد شرکت‌کننده در بازار قدرت خرید بیشتری نسبت به کالا و خدمتی که ارائه می‌دهند، داشته باشند و از طرفی بخشی نسبت به کالا و خدمتی که ارائه می‌دهند قدرت خرید کمتری داشته باشند، شکاف طبقاتی درآمدی حاصل می‌شود. علت این شکاف، عدم تعادل قدرت خرید بر اساس ملاک‌های ارزش‌گذاری است.

در نظام اقتصادی متعادل، با تعادل در ملاک‌های ارزش‌گذاری، هر فرد به میزانی که ارزش تولید می‌کند، قدرت خرید به‌دست می‌آورد و دیگر طبقه‌ای بیشتر یا کمتر از حق خود را نمی‌گیرد. البته این به‌معنای برابری مطلق درآمدها نیست، کسی که بیشتر کالا و خدمت ارائه می‌دهد، طبیعتاً بیشتر کسب می‌کند. اما این اختلاف نمی‌تواند منجر به شکاف طبقاتی درآمدی به شیوه‌ای که در نظام سرمایه‌داری وجود دارد شود، بلکه اختلاف بر طبق عدالت و متناسب با میزان کالا و خدمات ارائه شده خواهد بود.

تعادل میزان قدرت خرید بین فرد و دیگران، اثر ثبات و تناسب ارزش کالا و خدمت را در بازار به‌دنبال دارد. با این ثبات، نتایج مهمی در نظام اقتصادی حاصل می‌شود. اولاً، نرخ نسبت تورم و درآمد به صفر می‌رسد، زیرا ارزش کالا و خدمات ثبات می‌یابد و تنها در صورت تغییر واقعی در ملاک‌های چهارگانه تغییر می‌کند. این در حالی است که تعادل در نظام سرمایه‌داری به‌علت این که نتیجه آن ثبات نیست و مبتنی بر امر متغیر مطلوبیت‌هاست، ارتباطی با حل مسئله تورم ندارد. ثانیاً، رکود محقق نمی‌شود، زیرا با تعادل قدرت خرید، کالا و خدمت به‌میزان ارزندگی که طبق ملاک‌ها بنا شده است، تعیین می‌شود و افراد برای تأمین نیازهای خود به‌میزان ارزشی که کسب می‌کنند، قدرت به‌دست می‌آورند. ثالثاً، شکاف طبقاتی ناشی از بی‌عدالتی شکل نمی‌گیرد، زیرا اختلاف درآمدها صرفاً بر اساس تفاوت در میزان و کیفیت مشارکت در تولید تعیین می‌شود، نه این که بر اساس عوامل نامربوط به ارزش واقعی صورت پذیرد.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف ارائه تحلیلی نفس‌شناختی - فقهی از ملاک‌های ارزش‌گذاری و رابطه آن با تعادل قدرت خرید انجام شد. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که ارزش، انفعالی نفسانی است که از تعامل مواجهات خارجی و درونی شکل می‌گیرد. این انفعال در نظام سرمایه‌داری به دو ملاک مطلوبیت و کمیایی تقلیل یافته است، در حالی که در نظام اقتصادی متعادل، چهار ملاک کار، زمان، مقدار و قابل استفاده بودن، مبنای ارزش‌گذاری را تشکیل می‌دهند.

اهمیت این تحلیل در آن است که نشان می‌دهد بر خلاف آنچه در نظام سرمایه‌داری ادعا می‌شود، امکان ادراک واقع در فهم مشترک افراد از عوامل تولید وجود ندارد و ضرورت دارد که نظام ارزش‌گذاری را بر مبنای معیارهای واقعی و قابل سنجش بنا کرد. این امکان از دو جهت قابل تبیین است: اول، از منظر نفس‌شناختی، گرچه ارزش امری نفسانی است، اما فرآیند شکل‌گیری آن یک ضرورت عقلایی است که در تمام انسان‌ها به‌صورت یکسان رخ می‌دهد. تمام عقلاً ضرورتاً در نفس خود این مراحل را طی می‌کنند و این همان بنای عقلاست که شارع آن را به رسمیت می‌شناسد. دوم، از منظر فقهی، شریعت با تأیید چهار ملاک اصلی و ردع دو ملاک نامعتبر، مسیر صحیح سیره عقلایی را نشان می‌دهد.

تحقق عملی این نظام ارزش‌گذاری از طریق مکانیزم تسعیر و تحت نظارت نهاد مستقل حکمرانی پولی امکان‌پذیر است. نتیجه این امر، شکل‌گیری تعادل در قدرت خرید است که می‌تواند مشکلات اساسی اقتصاد معاصر مانند تورم، رکود و شکاف طبقاتی را حل کند (حکیمی و همکاران، ۱۳۸۰).

نکته مهم این است که برخلاف نظام سرمایه‌داری که در آن تعادل مبتنی بر امر متغیر مطلوبیت‌هاست و دائماً با تغییر مطلوبیت‌ها و منافع تقاضاکنندگان یا عرضه‌کنندگان، تعادل‌های جدیدی شکل می‌گیرد، در نظام اقتصادی متعادل، ارزش کالا و خدمات ثبات نسبی دارد و تنها در صورت تغییر در میزان کار، کارایی، زمان و میزان کالا و خدمت تغییر می‌کند.

این پژوهش نشان می‌دهد که راه برون‌رفت از معضلات اقتصادی کنونی، بازگشت به ملاک‌های اصیل ارزش‌گذاری است که هم با فطرت انسانی سازگار است و هم مورد تأیید شریعت قرار دارد. تحقق این نظام، اگرچه نیازمند تغییرات اساسی در ساختارهای اقتصادی موجود است، اما به دلیل ابتنا بر بنائات ضروری عقلا و هماهنگی با نظام تشریع، امکان‌پذیر و پایدار خواهد بود.

منابع

قرآن کریم.

- الحر العاملی، م. (۱۴۰۹ه.ق). وسائل الشیعة (جلد ۱۷). قم: مؤسسة آل البيت.
- الانصاری، م. ا. (۱۴۱۵ه.ق). المکاسب (جلدهای ۱-۳). قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- ارسطو (۱۳۷۸). اخلاق نیکوماخوس (مترجم: لطفی، م. ح.). تهران: طرح نو.
- توکلی، م. ج. (۱۴۰۰). چگونگی ورود ارزش‌ها در نظریه‌های اقتصاد اسلامی. معرفت اقتصاد اسلامی، ۱۲(۲)، ۱۱۱-۱۳۶.
- جناتی، م. ا. (۱۳۸۶). تطور اجتهاد در حوزه استنباط (جلد ۲). تهران: امیرکبیر.
- جوادی آملی، ع. (۱۳۹۳). فقهت و عدالت. قم: اسراء.
- حسینی، س. ع. (۱۳۹۷). تحلیل تطبیقی رویکردهای سوبژکتیو و ایزکتیو به مسئله ارزش در اقتصاد. بررسی مسائل اقتصاد ایران، ۵(۱)، ۲۳-۴۵.
- حسینی، س. ع.، بهمن‌پوری، ع.، و حیدری، م. ر. (۱۳۹۹). تحلیل فقهی - اقتصادی قیمت و قیمت‌گذاری (تسعیر) با تکیه بر دیدگاه علامه حلی. معرفت اقتصاد اسلامی، ۱۱(۲)، ۱۴۳-۱۵۴.
- حسینی بهشتی، س. م. (۱۳۸۷). اقتصاد اسلامی. تهران: بقیه.
- حکیمی، م. ر.، حکیمی، م.، و حکیمی، ع. (۱۳۸۰). الحیة (جلد ۶) (ا. آرام، مترجم). تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- الحلی، ح. (۱۴۱۴ه.ق). تذکرة الفقهاء (جلدهای ۱۰ و ۱۴). قم: مؤسسة آل البيت.
- درخشان، م. (۱۴۰۱). فریب بزرگ علم اقتصاد یا اقتصاد علم‌نما. تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- زاهدی وفا، م. ه.، و باقری، ع. (۱۳۹۳). تحلیلی بر نظریه ارزش و توزیع در اقتصادنا. مطالعات اقتصاد اسلامی، ۷(۱)، ۵۷-۸۶.
- شاکری، ع.، مؤمنی، ف.، سبحانی، ح.، مجاهدی موخر، م. م.، و بشارتی، ب. (۱۳۹۹). کنکاشی در چگونگی ارزش پول از منظر یک اقتصاد بدون بهره‌ی پولی: بررسی تطبیقی با اقتصاد کلاسیک. معرفت اقتصاد اسلامی، ۱۱(۲)، ۲۱-۳۸.
- الصدر، م. ب. (۱۴۱۷ه.ق). اقتصادنا. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- الصدر، م. ب. (۱۴۱۸ه.ق). دروس فی علم الأصول (جلد ۲). بیروت: دار المنتظر.
- طباطبایی، س. م. ح. (۱۳۸۷). اصول فلسفه و روش رئالیسم. قم: بوستان کتاب.
- مطهری، م. (۱۳۸۹). مجموعه آثار (جلدهای ۲، ۶ و ۲۰). تهران: صدرا.
- المظفر، م. ر. (۱۴۳۰ه.ق). أصول الفقه (جلد ۲). قم: مؤسسة النشر الإسلامی.
- الموسوی الخمینی، ر. (۱۴۲۱ه.ق). کتاب البیع (جلدهای ۱-۳). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

- میرعرب رضی، س. م. (۱۴۰۳). توزیع ثروت عادلانه. فقاہت، شماره ۲ (بهار و تابستان)، ۱۲۲-۱۵۳.
- میرعرب رضی، س. م. (۱۴۰۳). قاعده فقهی عدالت. فقاہت، شماره ۳ (پاییز و زمستان)، ۷۲-۹۷.
- هاشمی شاهرودی، س. م. (۱۴۳۲ ه. ق.). موسوعة الفقه الإسلامی المقارن (جلد ۵). قم: مؤسسة دائرة معارف الفقه الإسلامی.
- هاشمی شاهرودی، س. م. (۱۴۲۳ ه. ق.). موسوعة الفقه الإسلامی طبقاً لمذهب أهل البيت (ع) (جلد ۲۷). قم: موسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع).
- Al-Ansari, M. A. (1994). Al-Makasib. (Vols. 1-3). Qom: Islamic Thought Assembly. (In Persian)
- Al-Hilli, H. (1993). Tadhkirat al-Fuqaha. (Vols. 10 & 14). Qom: Al-Ba'it Foundation. (In Persian)
- Al-Hurr al-Amili, M. (1989). Wasa'il al-Shi'a. (Vol. 17). Qom: Al-Ba'it Foundation. (In Persian)
- Al-Mazzafar, M. R. (2009). Usul al-Fiqh. (Vol. 2). Qom: Islamic Publishing House. (In Persian)
- Al-Musawi al-Khomeini, R. (2000). Kitab al-Bay. (Vols. 1-3). Tehran: Institute for the Regulation and Publication of Imam Khomeini's Works. (In Persian)
- Al-Sadr, M. B. (1996). Eqtesaduna. Qom: Islamic Media Office. (In Persian)
- Al-Sadr, M. B. (1997). Lessons in the Science of Principles. (Vol. 2). Beirut: Dar al-Montazar. (In Persian)
- Aristotle. (1999). Nicomachean Ethics. (M. H. Lotfi, Trans.). Tehran: Taneh-ye No. (Original work published ca. 350 B.C.E.). (In Persian)
- Aristotle. (1999). Nicomachean Ethics. (W. D. Ross, Trans.). Batoche Books. (Original work published 4th century BCE)
- Blanchard, O. (2021). Macroeconomics. (8th ed., Global ed.). Pearson.
- Darakhshan, M. (2022). The grand deception of economics or pseudo-economics. Tehran: Imam Sadiq University. (In Persian)
- Hakimi, M. R., Hakimi, M., & Hakimi, A. (2001). Al-Hayat (Vol. 6) (A. Aram, Trans.). Tehran: Islamic Culture Publishing Office. (In Persian)
- Hashemi Shahroudi, S. M. (1423 AH) Encyclopedia of Islamic jurisprudence according to the religion of Ahl al-Bayt, peace be upon them (Volume 27). Qom: Islamic jurisprudence encyclopedia institute on the religion of Ahl al-Bayt (pbuh).
- Hashemi Shahroudi, S. M. (1432 AH). Encyclopedia of Comparative Islamic Jurisprudence. (Vol. 5). Qom: Encyclopedia of Islamic Jurisprudence Institute. (In Persian)
- Hosseini, S. A. (2018). A comparative analysis of subjective and objective approaches to the issue of value in economics. Iranian Economic Issues Review, 5(1), 23-45. (In Persian)
- Hosseini, S. A., Bahmanpour, A., & Heydari, M. R. (2020). A jurisprudential-economic analysis of price and pricing (tas'ir) based on the view of Allameh Al-Hilli. Islamic Economic Knowledge, 11(2), 143-154. (In Persian)
- Hosseini Beheshti, S. M. (2008). Islamic Economics. Tehran: Boq'eh. (In Persian)

- Jannati, M. A. (2007). The evolution of ijthad in the field of inference. (Vol. 2). Tehran: Amir Kabir. (In Persian)
- Javadi Amoli, A. (2014). Jurisprudence and Justice. Qom: Esra. (In Persian)
- Langholm, O. (1979). Price and value in the Aristotelian tradition: A study in scholastic economic sources. Universitetsforlaget.
- Mankiw, N. G. (2021). Principles of economics. (9th ed.). Cengage Learning.
- Marshall, A. (1920). Principles of economics. (8th ed.). Macmillan. (Original work published 1890)
- Marx, K. (1867/1967). Capital. (Vol. 1). Progress Publishers.
- Mishkin, F. S. (2015). Macroeconomics: Policy and practice. (2nd ed.). Pearson.
- Mirarab Razavi, S. M. (1984). Just distribution of wealth. Fiqh, 2, 122-153. (In Persian)
- Mirarab Razavi, S. M. (1984). The jurisprudential rule of justice. Fiqh, 3, 72-97. (In Persian)
- Motahari, M. (2010). The Collection of Works. (Vols. 2, 6 & 20). Tehran: Sadra. (In Persian)
- Ricardo, D. (1821/1951). On the principles of political economy and taxation. John Murray.
- Shakeri, A., Momeni, F., Sobhani, H., Mojtahedi Mokhar, M. M., & Basharti, B. (2020). An inquiry into the value of money from the perspective of an interest-free monetary economy: A comparative study with classical economics. Islamic Economic Knowledge, 11(2), 21-38. (In Persian)
- Smith, A. (1776/1922). An inquiry into the nature and causes of the wealth of nations. (E. Cannan, Ed.). Methuen.
- Tabatabai, S. M. H. (2008). The Principles of Philosophy and the Method of Realism. Qom: Bostan-e Ketab. (In Persian)
- Tavakoli, M. J. (2021). How values enter into Islamic economic theories. Islamic Economic Knowledge, 12(2), 111-136. (In Persian)
- Zahidi Vafa, M. H., & Bagheri, A. (2014). An analysis of the theory of value and distribution in Eqtesaduna. Islamic Economics Studies, 7(1), 57-86. (In Persian)